

# شاهنامه پژوهی

دو قمر سوم

(مجموعه مقالات جایزین آغاز خزاناره می دوم شاهنامه)

۲۶ و ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰

با نظارت

دکتر محمد رضا راشد محصل

## نمود هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی

(بر مبنای شاهنامه‌ی فردوسی)

فرزانه علوی زاده

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دکتر عبدالله رادمرد

دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

در تاریخ جهانگشا و ابیات استنهادی در آن حضور شاهنامه و کاربرد عناصر و مؤلفه‌های آن کاملاً چشمگیر است و این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که شاهنامه به عنوان سند عظمت و بزرگی ایران در جهت‌گیری فکری جوینی تأثیری بسزا داشته و جوینی آگاهانه در جهت برانگیختن حس غرور ملی و حفظ هویت ایرانی بن‌مایه‌های تاریخ بزرگ خود را از اثر سترگ فردوسی - شاهنامه - کسب کرده است. با واکاوی تحلیلی تاریخ جهانگشا و اشارات برگرفته از شاهنامه می‌توان فضای فکری و ذهنیت تفسیری جوینی نسبت به شاهنامه را بازشناخت.

مبنای تأمل این مقاله پرداختن به این نکته است که بنیادهای استوار فکری جوینی نسبت به فرهنگ ایرانی در جایگاه یک زاوی تاریخ و خوانش خاص وی از شاهنامه به عنوان تجلی‌گاه این فرهنگ در چه بخش‌هایی از تاریخ جهانگشا نمود می‌یابد و چگونه در رویکرد تفسیری جوینی در پردازش شخصیت‌های تاریخی مؤثر می‌شود. این مقاله در دو بخش پاسخ‌گوی پرسش‌های اساسی تحقیق است: در بخش نخست جایگاه تأثیرگذار شاهنامه در بافت متنی تاریخ جهانگشا و انعکاس نگرش فکری جوینی نسبت به شاهنامه روشن و در بخش دوم با تأمل بر رویکرد

تفسیری جویی در پردازش شخصیت‌های تاریخی، گذار از اسطوره به تاریخ در حوزه‌ی شخصیت‌پردازی آگاهانه‌ی جویی مورد بحث و بررسی واقع می‌شود.

واژه‌های کلیدی: هویت ایرانی، تاریخ جهانگشا، شاهنامه، گذار از اسطوره به تاریخ.

#### مقدمه

دوره‌ی حکمرانی مغول در ایران در کنار آسیب و صدمات فراوان به فرهنگ و زبان ایران از نظر رشد فن تاریخ‌نویسی و تألیف کتب ارزشمند تاریخی اهمیت فراوانی دارد. در این میان تاریخ جهانگشای عظاملک جویی از مآخذ مهم تاریخی در درک دوره‌ی مغول و حوادث زمان آن به شمار می‌آید. جویی به واسطه‌ی مقام خود پیوسته همراه و ملازم حکام و سلاطین مغول بوده این نکته سبب می‌شد که او از بسیاری از زد و بندهای دربار مغول و آداب حکمرانی آن‌ها آگاهی یابد. افزون بر آن، جویی به عنوان دبیر خاص و برای تألیف تاریخ خود نیازمند درک و آگاهی بالا و معلوماتی از تاریخ و فرهنگ گذشته ایران بود. او نزدیک به پانزده سال دبیر خاص امیر ارغون آقا و در چند سفر ملازم وی بود. در این سفرها عظاملک از نزدیک در جریان بسیاری از امور مغولان قرار گرفت و اطلاعات فراوانی کسب کرد که در تاریخ او دیده می‌شود.

از طرفی در دوره‌ی تسلط بیگانگان، اقدامات فرهنگی و خدمات خیرخواهانه‌ی بزرگانی نظیر عظاملک جویی همچون آبی خنک بر بیکر سوزان جامعه‌ی ایران و کورسوی امید در دل مردم به شمار می‌رفت. «عظاملک جویی در مدت حکومت خود در بغداد با پشتکار، هدف‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خود را دنبال می‌کرد. سرعت عمل در آبادانی و تجدید حیات فرهنگی ایران در بغداد و سایر شهرهای عراق عرب شایان توجه است. وی دیوان انشا را به نحوی بازسازی کرد که از آن پس نامه‌ها دیگر نه به عربی که اغلب به فارسی و گاه به مغولی نوشته می‌شد» (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۲۷۴).

نگرش خردمندانه‌ی جوینی در تاریخ خود به فرهنگ ایرانی و استفاده‌ی استادانه‌ی ادبی از بخش‌های اسطوره‌ای شاهنامه و نمادهای مکی آن انکار ناپذیر است. غلبه‌ی شاهنامه به عنوان یکی از گفتمان‌های بزرگ فکری در محور اندیشه‌ی جوینی از رهگذر کاربرد استعاره‌های معنادار و لطایف ادبی برگرفته از شاهنامه کاملاً پیدا و دلیل است بر این‌که جوینی می‌خواهد موقعیت‌شناسی و هوشمندی خاص خود هویت ایرانی و تداوم روح ملی را در دوره‌ی سلطه‌ی عناصر بیگانه حفظ کند.

### بازنمود هویت ایرانی در تاریخ جهانگشا

در طول تاریخ، ورود و نفوذ عوامل بیگانه به قلمرو ایران، نابودی و اضمحلال بنیان‌های فرهنگ ایران را به دنبال داشت. از آن جمله، حمله‌ی مغول خورده‌ی تومانیس و قاطع را در نابودسازی بر بیکر بقایای فرهنگ و بسترهای علمی وارد ساخت. بلای خانمان‌سوز مغول صدمات و نطماتی بر تمام شئون زندگی ایرانیان به همراه داشت. مالیات‌های سنگین، ستم بی‌حد و بی‌عدالتی مطلق منجر به بحران‌های شدید اقتصادی گشت. بر اثر نابودی و تخریب کتاب‌خانه‌ها و مراکز علمی، جریان انتقال علم با کندی همراه و اعتقادات خرافی فراوانی در بین مردم شایع شد. این جریان همچنین منجر به تغییر رفتار فرهنگی و بسیاری از مؤلفه‌های زندگی اجتماعی ایرانیان شد. مبنای فکری و عقیدتی جامعه‌ی ایران دستخوش تغییراتی گشت و مهم‌تر از همه، این پدیده حس هویت ایرانی و ملی‌گرایی را نیز با خطر روبه‌رو ساخت. در واقع قربانی اصلی واقعه‌ی حمله‌ی مغول، فرهنگ و هویت ایرانی بود. سیاست ضربه زدن به هویت اجتماعی و تحقیر ملی از زمان ورود اعراب به عنوان روش زیربنایی برای موفقیت عوامل بیگانه، اوج خود را در دوره‌ی مغول نشان داد. این خطر آرام آرام می‌رفت تا باور به بی‌هویتی را در ذهن ایرانی تزریق کند.

احساس هویت، احساس نوظهوری در ساحت بشری نیست. شاخصه‌های روح ایرانی حتی در دوره‌ی تسلط بیگانه به حیات خود ادامه می‌دهد در واقع، هنگامی که

عوامل بیگانه اجزای نمود آشکار هویت اصیل را نمی‌دهد به ناچار این هویت یا کتمان می‌شود و یا به طور غیر مستقیم در ژرفای سطوح ظاهری مختلف نمود می‌یابد. فرهنگ ایرانی خصیصه‌ی اصلی یا هویتش که در طول هزاره‌ها ثابت مانده، حفظ و صیانت جوهر خود و به تحلیل بردن عنصر بیگانه بوده است به بیانی دیگر ذات فرهنگ ایرانی به خواری و زیوی تن در نداده یا سبطره‌ی بیگانه (عرب و ترکان سلجوقی و مغول) را به ظاهر پذیرفته است و پس اندک اندک آن را از درون خورده، تراشیده است و بنا این برون سازی Accommodation و درون سازی Assimilation توأمان طرفه معجونی ساخته که کهنه و نو در آن چنان به هم بسته و پیوسته‌اند که تشخیصشان به نخستین نگاه امکان‌پذیر نیست» (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

روشنفکران و گروه‌های تأثیرگذار جامعه این بحران را عمیق‌تر از دیگران در می‌یابند چرا که اصولاً تمدن بشری به مثابه‌ی کلیتی است که بخش‌های مختلف آن چنان به هم تنیده‌اند که اختلال در یک بخش زمینه‌ی ناهنجاری در بخش‌های دیگر را موجب می‌شود. بحران تمدن، طبقه‌ی روشنفکران را به سمت و سوی سیاست فکری خاص، ارزش‌گذاری‌هایی مشخص و گزینش روش‌هایی برای بیدارسازی هویت جمعی می‌کشاند.

با بررسی موشکافانه‌ی درونیات متن تاریخ جهانگشا، نمود شاخصه‌های روح ایرانی و آرمان‌های فرهنگی جای تردید باقی نمی‌گذارد که جوینی دبسته‌ی فرهنگ و هویت ایرانی است. گرایش جوینی به فرهنگ ایرانی و شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان تجلی‌گاه این فرهنگ، بی‌تردید تأثیری مستقیم و انکارناپذیر بر تاریخ وی گذاشته که نشانه‌های آن به ویژه در رویکرد جوینی در پرداخت شخصیت‌های تاریخی دیده می‌شود. جوینی بیدارشدگی وجدان و توجه مردم به حفظ و حراست از هویت اصیل در برابر نظام بیگانه را ضروری می‌داند. وی تمایل دارد در جهت رویارویی با تنگاره‌های تلقین شده‌ی مغول، به طور تلویحی، به مقایسه‌ی ارزش‌گذاری نظام جهان‌بینی و پیشینه‌ی تمدن ایران و نظام اجتماعی مغول بپردازد. جوینی در موضع

اقامت و احوال قبایل آن‌ها به نکاتی اشاره می‌کند که شباهت بسیاری با اوصاف قبایل عرب در دوره‌ی جاهلیت دارد:

تتار را موضع اقامت و منشاء و مولد واد غیر ذی زرع است ... پیش از خروج چنگیزخان ایشان را سری و حاکمی نبودست هر قبیله یا در قبیله جدا جدا بوده‌اند و با یکدیگر متفق نه و دایم میان ایشان مکاوحث و مخاصمت قایم بوده و بعضی سرقه و زور و فسق و فجور را از مردانگی و یگانگی می‌دانسته‌اند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۴۱).

مسلم است که غلبه‌ی چنین قومی آسیب‌ها و لطماتی گزاف بر بیکره‌ی فرهنگی ایران وارد می‌سازد. آسیب‌ها و صدماتی که جوینی نمی‌تواند از بیان آن‌ها چشم‌پوشی کند: مدارس درس‌مدرس و معلم علم منظمی گشته و طبقه‌ی طلبه‌ی آن در دست لگدکوب حوادث پای‌مال زمانه‌ی غدار و روزگار مکار شدند و به صنوف صروف قتل و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند ... هر یک از از اینها سوق در زی اهل فسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزوژی، وزیر و هر مُدبری، دبیری ... هر خسی، کسی و هر خسیسی، رئیس و هر غادری، قادری و هر دستاربندی، بزرگوار دانشمندی و هر جمالی از کثرت مال با جمالی و هر حمالی از مساعدت اقبال بنا فسحت‌حالی ... در چنین زمانی که قحط‌سال مروت و فتوت باشد و روزبازار ضلالت و جهالت، اختیار ممتحن و خسوار و اشراز مگن و در کار، کریم فاضل تافته‌ی دام محنت و لثیم جاهل یافته‌ی کام نعمت (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۲۹-۱۲۷).

با این حال، در انحصار قدرت مغول بودن، جوینی را واد می‌دارد تا نه به طریق مبارزه‌ی منفی عینی و آشکار بلکه به مقاومت محتاطانه و پنهانی در جبهه‌ی فرهنگی دست بزند. بصیرت و روشن‌بینی جوینی و درک موقعیت زمان برای وی مسلم می‌داشت که برای استقلال فرهنگی - سیاسی ایران تلاشی محتاطانه لازم است نه یک نهضت روشنگری آشکار.

ابن رویکرد محتاطانه و این که جوینی گاه فرمانروایان مغول را هرچند به طرزی معتدل ستوده، کج‌فهمی‌ها و انتقاداتی نامنصفانه از او را در پی داشته است. دوسون

(Donsson)، در تاریخ مغولان مؤلف را متهم ساخته که از مغولان، مغولانی که میهن وی را ویران کرده بودند، با نثری آراسته و مصنوع تملق گفته است. تملقی بیش از حد. او بدون اینکه به مزایای تألیف اشاره کند، دریغ می‌خورد که مؤلف در روشن کردن وقایع بیشتر از اینکه هست، جانب حقیقت را مرعی نداشته (به نقل از شعاع، ۱۳۶۸، دیدگاه‌ها: ۲۷).

این در حالی است که کوشش جوینی در بیان آرمان‌های فرهنگی چون متعصبان تندرو و دآرای احساسات تند و تیز نیست که اغلب تلاششان توفیق‌های ناپایدار و گذرا به همراه دارد، بلکه کوششی خردمندانه و آگاهانه است که اقتضات زمانه خود و نفوذ غالب مغولان را در نظر دارد. بیان روایت‌ها در بستر ملی و بنا بر موازین ملی ایران و ادغام اسطوره‌های ایرانی و پهلوانان افسانه‌ای ایران در بافت روایت تاریخی - سیاسی در بطن حکومت بیگانه، اقدامی زیرکانه در پروراندن مایه‌های اصیل ایرانی است. درک عناصر هویت ایرانی در متن تاریخ جهانگشا صرفاً به واسطه شناخت بازنمودهای خاص زبانی از عناصر هویت ایرانی نیست بلکه از طریق کشف پیوندهای متنی این عناصر ممکن است.

وجود ارتباط دوسویه میان متن و بافت اجتماعی زمان به مثابه‌ی حوزه‌ی مطالعاتی است که نقش اثربخشی در تحلیل متون دارد. در این حوزه رابطه‌ی میان ساختار زبانی با جهت‌گیری اجتماعی و بازنمود فرهنگ اهمیت فراوان می‌یابد. چراکه استفاده‌ی فنی از زبان و کاربرد آگاهانه‌ی نشانه‌های زبانی، سهم مثبت و سازنده‌ای برای توصیف مقاصد فرهنگی و اجتماعی دارد؛ کاربرد زبان در هر متنی همیشه در آن واحد سازنده‌ی هویت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی و نظام‌های معرفتی و عقیدتی است یعنی هر متنی سهم و نقش کوچک خود را در شکل دادن به این جنبه‌های جامعه و فرهنگ ایفا می‌کند (کوک، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

بازنمودهای هویت ایرانی به ویژه در سطح استعارات، صفات و به طور کلی در رویکرد زبانی متن تاریخ جهانگشا نمود می‌یابد. از جمله، کاربرد عباراتی نظیر اخبار

عدل نوشروانی و آثار عقل فریدونی: «اخبار عدل نوشروانی در حدای آن مکتوم بود و آثار عقل فریدونی در ازای آن معدوم نموده و نیز استفاده از عناصر ملی در استعارات و تشبیهات: «روز دیگر که عقاب جمشید افلاک را سر از پس عقاب خاک افراخته شد...»

اما این عناصر نمایان‌تر از همه‌جا در رویکرد تفسیری مؤلف در پرداخت شخصیت‌ها و پررنگ کردن جنبه‌های خاصی از آن‌ها و به حاشیه کشیدن سایر جنبه‌های شخصیتی است که در این رویکردی تفسیری ویژه، خوانش جوینی از شاهنامه تأثیری بسزا داشته است.

#### شاهنامه و تاریخ جهانگشا

شاهنامه فردوسی به سبب غنا و پشتوانه‌ی محکم فرهنگی - ملی از نفوذ و تأثیری بسزا بر آثار پس از خود برخوردار بوده و بازتاب این گستره‌ی تأثیر از اشارات و تلمیحات فراوان برگرفته از شاهنامه در دوره‌های مختلف آشکار است. شاهنامه‌ی فردوسی گواه رونق فرهنگ و تمدن ایران است. مینا و بنیان جهان‌بینی فردوسی در طرح داستان‌های شاهنامه، احیای شاخصه‌های روح ایرانی است. فهم این نکته با در نظر گرفتن نحوه‌ی برخورد فردوسی با مؤلفه‌های فرهنگ ایران پیش از اسلام، آداب و رسوم ایرانی و تقابل روایت او از ایرانی و غیرایرانی روشن می‌شود که ملی‌گرایی فردوسی در ترسیم نظام شهریاری آرمانی نیز کاملاً مشهود است. فردوسی «از یک سو می‌دید که روح ملی ایران پس از چهارصد سال خمودگی و خودگم‌کردگی در قالب برآمدن خاندان‌های ایرانی و تأسیس شهریاری‌هایی که نیم‌نگاهی به خرد سیاسی در گذشته‌های دور داشتند، جان تازه‌ای گرفته است و از سوی دیگر شاهد بود که خطر بازگشت به وضعی که در گذشته عامل فساد شهریاری شده بود، همچنان وجود دارد» (پرهام، ۱۳۷۷: ۱۱۱).

هرچند واژه‌ی ملت با بار معنایی کنونی آن در شاهنامه دیده نمی‌شود اما از پادشاهی فریدون به بعد گویی روح قومی جای خود را آشکارا به روح ملی داده



است. این روح ملی و آگاهی نسبت به آن به حدی قوی است که استناد به حرمت و حقانیت آن گویی از استناد به حرمت عالی‌ترین مرجع شهریاری آن روزگار یعنی شخص پادشاه هم بیشتر است (همان: ۹۲). عصیت قوم عرب و نابود کردن خاندان‌های ایرانی که حامیان فرهنگ ملی ایران بودند، فردوسی را بر آن داشت تا با یادآوری روزهای پرشکوه و افتخار گذشته و از طریق به نظم کشیدن داستان‌های ملی و افسانه‌های قهرمانان ایران به احیای هویت ایرانی بپردازد.

برتری حکیم فردوسی و امتیاز او بر سایر گویندگان و اندیشه‌وران در این بود که او مؤثرترین و ماندگارترین سلاح را برگزیده بود. فردوسی با زنده کردن خاطره‌ی روزگار سرافرازی ایران و ستایش ایرانیان به عنوان داناترین و خردمندترین و جوانمردترین اقوام کهن جهان و بازگویی ترکسازی‌های دشمنان به ایران و پایداری‌های دلاورانه‌ی ایرانیان، آتش ستیز با غاصبان و بیدادگران را دامن می‌زد (ریاحی: ۱۳۸۲: ۱۶).

فردوسی نیاز زمان را به خوبی درک کرده بود. سلفه‌ی عنصر بیگانه‌ی عرب، خطر بزرگی برای اصالت نژادی و هویت ایرانی بود و در تاریخ شواهد فراوانی برای این نکته وجود دارد. در چنین شرایطی مشغله‌ی ذهنی بسیاری از حامیان فرهنگ ایران، احراز هویت ملی - فرهنگی و دفاع از آرمان‌های ایرانی بود. فردوسی برای حفظ این هویت به یادآوری داستان‌های حماسی و اساطیری در خاطره‌های قومی توسل جست.

مردمی با آن دل‌بستگی‌های ملی طبعاً از چیرگی خلافت عربی عباسی خشمگین بودند. عمال خلافت از یک سو به نام جزیه و خراج، اموال مردم را غارت می‌کردند و از دیگر سو، تعصبات نژادپرستی نازیان که خود را برتر از ایرانیان می‌شمردند، نفرت ایرانیان را برمی‌انگیخت. کسانی که تا دیروز اتباع حقیر ایران بودند، در وضعیت جدید ایرانیان را موالی می‌نامیدند. موالی در صف نماز باید در ردیف‌های

بعد از تازیان می‌ایستادند. تازیان متعصب و نژادپرست، حدیث‌هایی در خوارداشت ایرانیان و زبان‌های ایرانی جعل می‌کردند و بر سر زبان‌ها می‌انداختند (ریاحی، ۱۳۸۲: ۲۲).

یکی از اقدامات آگاهانه و زیرکانه‌ی فردوسی در واکنش نسبت به اقدامات تخریبی عرب آن است که او در روایت شاهنامه تا سقوط ساسانیان و قتل یزدگرد سوم بسنده می‌کند و دیگر حاضر نیست ادامه دهد زیرا اولاً هدف اصلی، ترسیم حماسی ایران باستان از آغاز تا انجام است ثانیاً پس از آن دیگر حرفی برای گفتن ندارد و سکوت فردوسی در این مقطع از تاریخ ایران برای اعراب بیشتر تحقیرآمیز بوده است تا نقل آن (افتخارزاده، ۱۳۷۶: ۹۷).

فردوسی با زبانی برهنده و گویا نفرت از سلطه بیگانه و احساس حسرت و دل‌تنگی خود را از فراموش شدن بسیاری از آرمان‌های ایرانی بروز می‌دهد:

بر ایرانیان زار و گریان شوم	ز ساسانیان نیز بریان شوم
دریغ این سر و تاج و این داد و تخت	دریغ این بزرگی و این فر و بخت
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگرده مگر بر زبان
برین سالیان چارصد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد...
برنجد یکی دیگری بر خورد	به داد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کزی و کاستی
شود بنده‌ی بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار
از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر زمان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها به کردار بازی بود
چنان فاش گردد غم و رنج و شور	که رامش به هنگام بهرام گور
زبان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش

چنین ویژگی‌هایی مسلماً سبب می‌شد که دشمنان فرهنگ و هویت ایرانی اثر سترگ فردوسی را ناپسند بدانند و با آن سرسبز داشته باشند. چنانچه ریاحی به درستی اشاره کرده است تا خلافت عربی برجای بود، شاهنامه‌ستیزی سیاست پابرجای خاندان‌های فرمانگزار خلافت بود. در آن روزگار همان‌گونه که دهقانان و آزادگان و نژادگان ایرانی و عامه مانند فردوسی می‌اندیشیدند و شاهکار او آینه‌ی اندیشه‌ها و دردها و آرزوهای آنان بود، حکام وقت و در درجه‌ی اول خلافت عباسی بغداد و کارگزاران آن با هرآنچه با ایران ارتباط داشت کینه می‌ورزیدند. این است که سیاست رسمی و دولتی نمی‌توانست شاهنامه را تحمل کند (ریاحی، ۱۳۸۲: ۶۶).

در بررسی رویکرد جوینی به شاهنامه‌ی فردوسی، جهت‌گیری فکری و تلاش آگاهانه‌ی جوینی نسبت به حفظ هویت ملی و برانگیختن حس غرور ایرانی را نباید نادیده گرفت. در واقع، اقدام جوینی را می‌توان در امتداد نهضت گسترده‌ی شعوبیه در ایران و اثر جاودانه‌ی فردوسی - شاهنامه - که به عنوان واکنشی منطقی و آگاهانه در برابر نفوذ عناصر بیگانه و غیرایرانی محسوب می‌شود، به شمار آورد. در زمان جوینی عنصر بیگانه عرب به عنصر بیگانه‌ی ترک تغییر شکل می‌دهد. این هر دو عامل بیگانه، با عملکردی واحد تا مرز انهدام هویت ایرانی به پیش می‌رود. با واکاوی تاریخ جهانگشا و از لابه‌لای ابیات و اشارات برگرفته از شاهنامه، می‌توان فضای فکری و ذهنیت نویسنده نسبت به شاهنامه را بازشناخت. در واقع اشارات جوینی به شاهنامه و محدوده‌ی این اشارات، نشان‌دهنده‌ی تلقی وی از شاهنامه به عنوان اثری ملی و داوری درباره‌ی آن است.

با بررسی آماری از شواهد شعری به کار رفته در تاریخ جهانگشا، بسامد بالای ابیات برگرفته از شاهنامه‌ی فردوسی کاملاً چشمگیر است. این نکته و نیز اشارات فراوان به پهلوانان اساطیری ایران، تأیید کننده‌ی رابطه‌ی نزدیک و عمیق بین این دو اثر است. از این رو، تأمل ما در نسخه‌برداری دقیق و موشکافانه‌ی جوینی از شاهنامه اهمیت فراوانی دارد چراکه این امر حوزه‌ی روابط و مناسبات مشترک بین این دو متن را آشکار می‌کند. جوینی در ستایش و بزرگداشت فردوسی بر روان او درود می‌فرستد:

در این حالت روان فردوسی که به رایج‌های از روایح فردوس مخصوص باد، در این معنی که گویی صورت این حال راست گفته است:

چو از سروین جای گردد تهی      بگيرد گيسا جای سرو سهی

(جویزی، ۱۳۸۵: ۲/ ۶۹۲)

افزون بر دل‌بستگی جویزی به شاهنامه، حسن میهن دوستی او و نیاز زمان به حضور وسیع عناصر هویت اصیل، عامل مهمی در رویکرد او برای تجسم روح ملی ایران و آرمان ایرانی به شمار می‌رود. کاربرد ابیات شاهنامه به مثابه‌ی ابزاری نیرومند در جهت ارائه‌ی افکار و جهان‌بینی کلی جویزی است. این نکته رابطه‌ی مستقیمی با در نظر گرفتن شرایطی دارد که در آن مجالی برای ظهور آشکار اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی فراهم نیست.

تقابل دوگانه‌ی ایران و غیرایران در ذهنیت فردوسی، شایسته و پیوندی نزدیک با بازتاب هویت‌گرایی در تاریخ جهانگشا دارد. با بررسی آماری می‌توان دریافت که تأثیرپذیری جویزی از شاهنامه در حوزه‌ی پرداخت شخصیت‌های تاریخی و رویکرد تفسیری جویزی در مانند‌سازی شخصیت‌های مهم تاریخ خود به شخصیت‌های اسطوره‌ای شاهنامه بسیار چشمگیر است.

مرحوم سجادی در این زمینه به درستی اشاره می‌کند که بیشتر ابیات به کار رفته از شاهنامه در تاریخ جهانگشا مربوط به آغاز شاهنامه تا پایان داستان داراب یعنی دوره‌های اساطیری و پهلوانی است و از دوره‌های تاریخی کمتر شاهد آورده است (سجادی، ۱۳۵۷: ۲۴۱). این نکته خود نشان‌دهنده‌ی آن است که جویزی شخصیت‌های تاریخ خود را بیشتر با شخصیت‌های اسطوره‌ای و پهلوانی شاهنامه می‌سنجد. اندکی تأمل بر این ابیات، نشان از نگرش تفسیری ویژه‌ی جویزی در کاربرد ابیات شاهنامه برای پرداخت شخصیت‌های تاریخی به دو شکل توصیف ستایشی و توصیف توأم با مذمت و نکوهش دارد. به کارگیری دو دسته‌ی متقابل از ابیات با رویکرد معنایی مشخص برای شخصیت‌های ایرانی و مغول گواه آشکاری بر نگاه خاص جویزی به شاهنامه و تلاش او برای بازسازی فرهنگ و هویت ایرانی است.

توجه به استعارات به کار رفته در ابیات شاهنامه که جوینی زیرکانه برای توصیف شخصیت‌های تاریخی خود از آنها بهره می‌گیرد، نشان از آن دارد که این استعارات در پرتو نگاه جوینی بار معنایی ویژه‌ای یافته و همچون رمزها و نمادهایی است برای تمایز نهادن میان هویت ایرانی و غیر ایرانی.

نقایل بین چنگیز و جلال‌الدین از دریچه‌ی نگاه جوینی با نقابل میان افراسیاب تورانی و سهراب، قابل مقایسه است که عنصر ایرانی در مقابل عنصر ترک قرار گرفته است:

چون این خبر به خدمت چنگزخان رسید و التیام و التزام احوال سلطان معلوم او شد:

خیر شد به نزدیک افراسیاب      که افکنند سهراب کشتی بر آب  
ز لشکر گزین شد فراوان سوار      جهان دیدگان از درکارزار

(جوینی، ۱۳۸۵: ۶۲۴/۲-۶۲۳)

در وصف شهامت و دلآوری جلال‌الدین خوارزمشاه در ستیز با لشکر مغول، ذهنیت آرمان‌گرای جوینی، جلال‌الدین را همچون پهلوانی اسطوره‌ای به تصویر می‌کشد. این نکته که در اندیشه‌ی جوینی، جلال‌الدین آیینی تمام‌نمایی از پهلوانان افسانه‌ای ایران جلوه می‌کند و در پرداخت این شخصیت، جوینی به پهلوانان شاهنامه نظر داشته، بسیار روشن است چراکه جوینی تقریباً در بیشتر موارد زمانی که از رشادت‌های جلال‌الدین به گونه‌ای حماسی ستایش می‌کند بلافاصله به بیتی از شاهنامه که وصف دلآوری پهلوانان مبتنی بر اغراق و مبالغه است، استناد می‌کند:

سلطان چون دید که روز کارست و وقت کارزار، با اندک قومی که داشت روی به محاربت آورد. از یغین سوی یسار می‌شتافت و از یسار بر قلب می‌دوانید و حمله‌ها می‌آورد و صف‌های لشکر مغول پاره‌پاره پیشتر می‌آمد و مجال جولان و عرصه‌ی میدان برو تنگ می‌کرد و سلطان بر مثال شیر خشمناک جنگ می‌کرد:

به هر سو که باره برانگیختی همی خاک با خون برآمیختی  
(جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۲۴۱)

و نیز در نمونه‌ای دیگر:

حمله کردند نزدیک بود که سلطان دستگیر شود. جلال الدین آن را رد کرد و او  
را از مضایق آن بیرون آورد:

چه نیکوتر از نره‌ی شیر ژبان به پیش پندر بر کمر بر میان  
(همان: ۱۸۱)

دقت در ابیات شاهنامه که جوینی ماهرانه برای وصف شخصیت جلال الدین به  
کار می‌برد و استعارات موجود در این ابیات نشان می‌دهد که جوینی در تمام موارد  
پهنون آرمانی تاریخ خود، جلال الدین، را به پهلوانان ایرانی شاهنامه مانند می‌کند.  
در ذکر واقعه‌ی جنگ جلال الدین با گرجیان، با اشاره به بیت شاهنامه جلال الدین  
را با رستم برابر می‌داند:

پانصد سوار مرد ابنای جد و جهد را روان کردند مگر سلطان را ناگهان به کمند  
کید: صید کنند و آتش اسلام را منطفی:

سوار جهان پور داستان سام به بازی سر اندر تبارد به دام

(جوینی، ۱۳۸۵: ۲/۶۵۱)

و گاه حتی در ستایش دلآوری‌های جلال الدین، او را از رستم نیز برتر و بالاتر  
می‌داند:

آن زمان تحسین ملانکه‌ی ارضی به ملأ اعلی رسید... فریقین از مشاهده‌ی این  
حال که رستم زال را امثال آن میسر نبود، تعجب نمودند و هریک:

همی گفت هرکس که این رستم است و بسا آفتاب سپیده دم است

(همان: ۶۶۱)

مقاومت جلال الدین در برابر سپاه تاتار در چنان شرایطی است که به اعتقاد  
جوینی پور زال را نیز مجال مقاومت نمی‌ماند:

با عدد قلیل ساعتی طویل با آن قوم محاربت نمود و به حمله‌های متواتر متعاقب که اگر در آن حالت پوز زال بودی جز راه گریز نسپردی مقاومت کرد (همان: ۶۲۰).

جوینی در اندوه کشتارهای مغول و به دم تیغ کشیدن حرم و فرزندان جلال‌الدین همچون فردوسی در مرگ اسفندیار مرثیه خوانده و مویه می‌کند:

هنگام اسحار بر اغصان اشجار بلبلان بر موافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه‌گری آغاز کردند و بر یاد جوانانی که هر بهار بر چهره‌ی انوار و ازهار در بساتین و متزهات می‌کش و غمگسار بودندی سحاب از دیده‌ها اشک می‌بارید ...  
صراحی غرغره در گلو انداخته و جنگ و رباب را آواز در بر گرفته:

نگه کن سحرگاه تا بشنوی      ز بلبل سخن گفتن پهلوسوی  
همی نالد از مرگ اسفندیار      ندارد جز از ناله زو یادگار

(جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۲۴۵).

این استعارات مطابق با آرمان ملی - فرهنگی جوینی معنادار و قابل تأویل می‌شود. تأمل بر این قبیل استعارات از دیدگاه هویت ملی و دلبستگی و تعلق خاطر نویسنده به عناصر ملی ایران بسیار اهمیت دارد. این دسته از استعارات در حقیقت نشانه‌های بیانی هویت ایرانی به شمار می‌آیند که نویسنده با تیزبینی و هوشمندی از طریق کاربرد استعاره‌های معنادار و به کارگیری لطایف ادبی در دورانی که هجوم عوامل خارجی و بیگانه در صدد متزلزل نمودن هویت پایدار ایرانی و تغییرات فرهنگی و اجتماعی بود، کوشید تا تداوم روح ملی و هویت ایرانی را در خاطره‌های جمعی حفظ کند و به نسل‌های دیگر انتقال دهد و پاسخ‌گوی نیاز روانی یک ملت باشد. ارائه‌ی تصویرسازی از طبقه‌ی پهلوانان اسطوره‌ای ایران، عدالت‌محوری و مبارزه‌ی ایشان با عناصر بیگانه و نیز قدرت اعجاز‌آمیز آن‌ها به عنوان حربه‌ای برای تداعی غرور ایرانی و گشودن چشم‌اندازی از دوران پرافتخار گذشته آن هم در برهه‌ای از تاریخ که حمله‌ی ویرانگر مغول تا مرز انهدام هویت ایرانی پیش می‌رفت،

دست‌کم این مزیت را داشت که نه در دنیای واقع بلکه در عالم ذهن و خیال شاخصه‌های روح ایرانی را همچنان زنده نگاه دارد.

مسلم است که جوینی با توجه به شرایط زمانه و التزام به «ربار مغول»، می‌بایست برای حفظ بنیان‌های ملی و هویت ایرانی رویکردی محتاطانه داشته باشد. چنانچه در نمونه‌ی زیر جوینی زیرکانه بی‌بی از شاهنامه را برای توصیف چنگیز انتخاب کرده که علاوه بر آنکه چنگیز را با عنصر ترک و بیگانه، افراسیاب، مانند کرده، آرایه‌ی برجسته‌ی بیت یعنی ذمّ شبیه به مدح را نیز هوشمندانه به خدمت گرفته است تا کینه‌ورزی شدید چنگیز و بلا و مصیبت وی را بر ایرانیان گوشزد کند:

که آن شاه در جنگ نر ازدهاست دم آهنج بر کینه ابر بلاست  
شود کوه خارا چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

(جوینی، ۱۳۸۵: ۲/ ۶۲۶)

یادآوری می‌شود که به ندرت جوینی برای توصیف شخصیت‌های بیگانه ایرانی از شاهنامه را که در وصف پهلوانان ایرانی است، به خدمت می‌گیرد. از جمله‌ی این موارد، استفاده‌ی بی‌بی از شاهنامه در توصیف هلاکو است که در آن سهراب پهلوان ایرانی استعاره‌ای برای هلاکو می‌شود:

پادشاه با مردانی که بؤس را نوش دادند و باس را پاس ندارند:

برفتند و روی جهان تیره گشت ز سهراب گردون همی خیره گشت

(جوینی، ۱۳۸۵: ۳/ ۹۸۹)

در این موارد باید مسئله‌ی دخالت دادن اعتقادات شخصی جوینی را به ویژه در خصوص هلاکو در نظر داشت. زیرا پس از ورود هلاکو به ایران، عظاملک جوینی در زمره‌ی ملازمان و دبیران مقرب او در می‌آید و در واقعه‌ی نابودی اسماعیلیان، جوینی همراه هلاکو و ناظر بر این واقعه است و هم اوست که بسیاری از کتب متعلق به اصول عقاید اسماعیلیه را نابود می‌کند. مخالفت جوینی با اسماعیلیه و دشمنی آشکار او با آن‌ها در تاریخ جهانگشا کاملاً مشهود است. بنابراین طبیعی



است که در نظر جوینی هلاکو مروج دین و نابودکننده‌ی ملاحظه به شمار آید. از طرفی هلاکو پس از فتح بغداد به دلیل شایستگی‌های جوینی حکومت بغداد را به او وا می‌گذارد. اینجاست که جوینی به گونه‌ای مبالغه‌آمیز هلاکو را مورد ستایش قرار می‌دهد و اقدام او در فتح قلاع اسماعیلیه را همچون حکایت رستم، افسانه‌ای می‌داند که جاودانه خواهد ماند:

چنین فتحی مبین ... به واسطه‌ی حرکت و عزیمت پادشاه خجسته فر و شاه دادگستر هلاکو که براق همت عالیش فرق لریا بساید و برق عزیمت مصممش روس ثری بساید، میسر گردانید و عقد آن را به رای گره‌گشای او منحل نه به سمع کس رسیده و نه به رأی العین مشاهده افشاده ... کمینه بنده‌ی دولت روز افزون عظامنک بن محمد الجوینی المستوفی می‌خواهد که این بشارت به دور و نزدیک اقالیم عالم رساند (همان: ۹۹۶).

تمامت عالمیان و به تخصیص اهل ایمان از شر مکیدت و خبث عقیدت ایشان آسودند بل کافه‌ی انام از خاص و عام کرام و لثام درین شادی هم‌داستان شده و به نسبت این حکایات، حکایت رستم دستان افسانه‌ی باستان گشته (همان: ۱۰۲۳).

همچنین دیدگاه جوینی به منکوقآن، فرزند چنگیز، با سایر سلاطین و حکمرانان مغول متفاوت است. این امر به ویژه به دلیل مخالفت منکوقآن با برخی از سیاست‌های ظالمانه‌ی چنگیز و نیز به دلیل حمایت‌های ویژه‌ی او از مسلمانان است. سیاست کشتار اراضی مفتوحه اگرچه برای بعضی از مردان چادرنشین مغول مطلوب بود ولی از جانب بعضی از اطرافیان چنگیز از جمله جوچی خان و برادرش اوکتای (اوگودی) استقبال نشد و اینان ارباب و کشتار مردم را نپسندیدند و چون چنگیز درگذشت و اوکتای بر مسند خانی جلوس کرد تلاش فراوان کرد تا ویرانی‌های پدرش را آبادان نماید و با دلجویی از بازرگانان کشورهای مفتوح راه‌های نجاری را باز کند و رنج‌های مردم مغلوب به ویژه مسلمانان را تخفیف دهد به طوری که هجوم چنگیز و صحرانشینان قبل از او با امحاء جمعی مردم غیرنظامی

همراه بوده (فرقانی، ۱۳۷۹: ۸۱۶). علاقه‌ی ویژه‌ی جوینی نسبت به منکوقآن باعث می‌شود وی برخی از اوصاف شاهان ایرانی را به او نسبت دهد:

چون پادشاه حاتم بذل خسرو معاشرت از استخلاص اقلیم ختای فارغ البال با مقرر سریر خرامید ... (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۹۴).

بحمدالله تعالی که امروز این منازل مبارک به قدم خجسته‌ی پادشاه کامگار و شهنشاء نامدار نوشروان زمان منکوقآن مزین است و جهان از سایه‌ی سیاست و عدل او روشن و رباع اقلیم عالم گلشن ... (همان: ۳۳۶).

چون پادشاه جهان را به مبارکی افسر خسروی بر سر نهادند و عروس ملک را در آغوش کفایت او نشانند و لشکرها به اقلیم ربیع مسکون روان کرد... (همان: ۲۸۹). جوینی در فصل ذکر صادرات افعال قآن ضمن بیان حکایات بسیاری در وصف بخشندگی منکوقآن، او را حاتم و نوشروان زمانه می‌نامد:

از آنچه واجب الوجود در نهاد او موجود گردانیده بود از حلم و عفو و داد و جود و تربیت دین معبود شمه‌ای تقریر داد تا معلوم شود که در هر زمانی صاحب قرانی است چنانکه در سوائف عهد حاتم و نوشروان و غیر ایشان بوده‌اند و ذکر هر یک تا منقرض زمان چون چشمه‌ی خورشید تابان خواهد بود (همان: ۳۳۰).

در چنین مواردی طبیعتاً دل بستگی شخصی جوینی موجب می‌شود که حکمرانان مورد علاقه‌ی خود را همچون شاهان نامدار ایرانی توصیف و تصویر کند.

در این جا باید به یکی دیگر از تمهیدات جوینی در پرداخت منش شخصیت‌های تاریخی اشاره کرد. جوینی خود را ملزم به حفظ هویت ایرانی در دورانی می‌داند که خطر نابودی این هویت به شدت احساس می‌شود. بنابراین توصیف وی از شخصیت‌ها صرفاً رویکرد روایت مستقیم تاریخی ندارد بلکه وی آگاهانه می‌کوشد تا با سمت و سو دادن به شخصیت‌ها، هویت ایرانی را از لابه‌لای توصیفات خود بازشناسی کند. از این رو پرداخت این شخصیت‌ها نه صرفاً بازتاب واقعیات بیرونی

بلکه آمیخته‌ای از این واقعیت‌ها با جهان‌بینی ملی جویینی و استنباط‌های شخصی او از رویدادها است.

جویینی با دوراندیشی و مطابق با نیت خود، منش شخصیت‌های تاریخی را توجیه و تفسیر می‌کند. نکته اینجاست که فضای اجتماعی و سیاسی زمان (واقعیت بیرونی) با ایده‌آل جویینی و خواست وی تعارضی آشکار دارد. این گسست، جویینی را بر آن می‌دارد که خود را نه تابع صرف واقعیت‌های تاریخی بلکه تابع رسالت ملی خود بداند. از اینجاست که می‌توان دلیل اختلاف برخی از روایت‌های تاریخ جهانگشا با سایر متون تاریخی را دریافت. در واقع تأمل در ارزش‌گذاری جویینی بر رفتار و کردار برخی از شخصیت‌های تاریخی این نکته را مسلم می‌دارد که معیار ارزشی این شخصیت‌ها در تاریخ او و سایر روایات تاریخی به طور موازی پیش نمی‌رود. نکاتی درباره‌ی سیاست‌های سوء سلطان محمد خوارزمشاه که با توجه به بسیاری از روایات تاریخی نزدیک به زمان جویینی، عامل اصلی حمله‌ی ویرانگر مغول دانسته می‌شود یا حقایق درباره‌ی جلال‌الدین که در تاریخ جهانگشا تا حد قهرمانی اسطوره‌ای به تصویر کشیده شده است. نکاتی که جویینی در راستای سیاست فکری خود یا از اشاره به آنها چشم‌پوشی کرده و یا در صدد توجیه آنها برآمده است.

جویینی مطابق با تفکر ایرانی‌گری خود، جلال‌الدین را هم‌چون شخصیتی آرمانی و اسطوره‌ای به تصویر می‌کشد که به مانند پهلوانان واقعی شاهنامه، حافظ روح ملی و حامی آن است حتی در این راه حاضر است جان خود را نیز به خطر اندازد. در حالیکه درباره‌ی برخی دیگر از جنبه‌های شخصیتی جلال‌الدین مطلقاً سکوت اختیار می‌کند چراکه قهرمان روایت تاریخی او طبیعتاً باید همچون پهلوانی ملی نماد خیر محض و مبراز هرگونه بدی و تباهی باشد.

تأمل در روایات تاریخی که اشاره به حقایق دوره‌ی حمله‌ی مغول دارد، در کنار ستایش رشادت‌ها و دلاوری‌های جلال‌الدین، حقایق را درباره‌ی زندگی و سیاست

او آشکار می‌کند. در سال ۱۲۲۴ م. که جلال‌الدین خوارزمشاه به ایران بازگشت و در آذربایجان استقرار پیدا کرد، به جنگ با مغولان پرداخت. او در سال ۱۲۲۸ م. در نزدیکی اصفهان بر مغولان پیروز شد اما نتوانست از این پیروزی بهره‌برداری کند. وی مبارزی سرسخت اما سیاست‌مداری ناموفق بود و نیروی خود را در جنگ‌های غیرضروری با گرجستان، ایوبیان، ارمنستان و سلجوقیان آسیای صغیر به هدر داد و به افواج شهرنشین که می‌توانستند کمک مؤثری برای او باشند اهمیتی نمی‌داد. سرانجام در سال ۱۲۳۱ م. جلال‌الدین که نیرو و توانی نداشت از مغولان شکست خورد و هنگام فرار در کوه‌های کردستان کشته شده (معتکف، ۱۳۷۹: ۱۱۰۲).

نسوی عامل مرگ جلال‌الدین را افراط او در مستی و شراب‌نوشی می‌داند: آن شب (شب‌هایی که مغولان جلال‌الدین را محاصره کرده بودند) مجلس نهاد و عشرت کرد و آن مستی معقب‌خمار شد که اثر آن دوار رأس و انقطاع انقاس آمد و صحو جز به هنگام نفع صور صورت نیست. در نیم‌شب شخصی ترکمان بیامد و گفت که در منزل دوشین‌ی سلطان امشب لشکری آمده است که زنی ایشان غیر زنی لشکر سلطان است. سلطان او را تکذیب کرد ... و تا نزدیک روز عیش می‌کرد و لشکر تاتار بیامد و گرداگرد وی بگرفت ... پس دیدم که لشکر تاتار به خرگاه سلطان محیط شده است و او مست خفته» (نسوی، ۱۳۸۴: ۲۷۵).

همچنین، در اغلب کتب تاریخی که پرده از حقایق حمله‌ی مغول بر می‌دارد، بی‌کفایتی و سوءسیاست علاء‌الدین محمد خوارزمشاه را از مهم‌ترین علل حمله‌ی وحشیانه‌ی مغول به ایران دانسته‌اند. به ویژه قتل وحشیانه‌ی تاجار مغول به دست غایرخان حاکم اتراز (ترکستان) از نقاط تاریک سیاست محمد خوارزمشاه محسوب می‌شود که حمله‌ی خانمان‌سوز سپاه مغول به ایران را دامن زد.

نسوی در فصلی جداگانه با عنوان «ذکر تدبیرهای خطا که سلطان را افتاده به برخی از سیاست‌های نادرست سلطان محمد خوارزمشاه اشاره کرده است که از

جمله‌ی آن‌ها یکی ساختن بارونی بزرگ بر گرد شهر سمرقند بود که نیرو و هزینه‌ی زیادی را متحمل گشت و دیگر تفرقه‌ی لشکر برای مقابله با مغولان که نسوی این سیاست را خطائی عظیم می‌داند چراکه به اعتقاد او اگر سلطان با تمام نیرو و قوای خود به مقابله با تانار می‌رفت بیخ وجود آنان را از زمین بر می‌کند (نسوی، ۱۳۸۴: ۵۳).

همچنین یکی از عللی که سبب خیانت بدرالدین عمید نایب وزیر سلطان محمد به او و همدستی با مغولان می‌شود، کینه‌ی شدیدی است که وی به سبب قتل خاندانش از سلطان محمد در دل دارد. نسوی از زبان بدرالدین می‌نویسد: «باید که خان را معلوم باشد که دشمن‌ترین خلق خدا نزد من سلطان است زیرا که قوم و پدران و خویشان من کشته است و اگر توانستمی که جان فدا کردمی و کینه‌ی خود از وی بتو ختمی، فدا می‌کردم» (همان: ۵۵).

در باب سایر خصوصیات سلطان گفته‌اند که محمد خوارزمشاه خونریز و سفاک بود چنانکه دویست هزار نفر از مردم سمرقند را به سبب انتقام و کینه‌جویی به قتل رسانید و با صوفیه و عرفا هم بدرفتاری می‌کرد به همین دلیل مردم کشورهای که به دست او افتاده بودند، کینه‌ی زیادی از او در دل داشتند و مایل به پادشاهی وی نبودند. بزرگان دربار هم قدرت چندانی نداشتند. این علل و اسباب زمینه‌ی مساعدی برای غلبه‌ی دشمن خونخوار فراهم کرده بود و چنگیز به زودی توانست سپاه سلطان محمد را در هم بشکند (میرفخرایی، ۱۳۸۶: ۱۹).

این درحالی است که جوینی جز در یک جا که اشاره به رفتار نادرست سلطان محمد با تجار مغول می‌کند، از بیان سایر جزئیات سیاست و منش وی صرف نظر می‌کند و در همین اشاره و نیز در سایر موارد، تفکر غالبی را که بر آن پای می‌فشارد، باری نمودن بخت و اقبال به چنگیز و مغولان و ناموافق بودن آن با سلطان محمد و جلال‌الدین و روی برگرداندن همای اقبال از آنان است که ناکامی سلطان را موجب می‌شود:

همای اقبال چون آشیانه‌ی کسی را مأوی خواهد ساخت و صدای ادبار آستانه‌ی دیگری را ملازمت نمود اگرچه میان ایشان درجات نیک متفاوت است آن یکی در اوج دولت و دیگری در حضيض مذلت (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۴۰).

جوینی عدم توجه سلطان محمد به نصایح بزرگان دربار و به ویژه جلال‌الدین را به علت نامساعد بودن کوکب بخت و اقبال او می‌داند:

(سلطان محمد) چنانچه رسم بی‌دولتان باشد رای پیرانه‌ی پسر را بازبجه‌ی کودکانه می‌شمرد و بدان التفات نمی‌نمود به علت آن‌که هنوز کوکب اقبال در برج هبوط و وبالست (همان، ج ۲: ۵۹۵).

و در جایی دیگر می‌نویسد:

و منجمان نیز گفتند که سعود از اوتاد درجات طالع و عاشر ساقط و نحوس ناظرت چندانکه این تسییر درجات مظلمه بگذرد احتیاط را بر هیچ کاری که مقابله‌ی خصمان باشد اقدام نتوان نمود. این علت اضافت خلل کار او شد و عزم آن کرد که عنان برتابد و به جانب دیگر شتابد (همان: ۵۹۳).

بدین‌گونه جوینی می‌کوشد تا با اشاره به جبریت حاکم بر روزگار و دادن رنگ و بوی مذهبی به آن بی‌تدبیری سلطان محمد و ترسویی وی را تبرئه و توجیه کند. باید این نکته را نیز در نظر داشت که در بطن این جهانبینی، بینشی اساطیری نهفته که در خاطرهای قومی جای دارد و نمود آن در شاهنامه‌ی فردوسی نیز آشکار است. در بینش اساطیری این اعتقاد وجود دارد که در صورت سرپیچی شهریار از فرمان ایزدی، فره‌ی شاهی از او دور شده و این امر زمینه‌ی تسلط بیداد و ظلم غیر ایرانی بر مردم را فراهم می‌کند.

در شاهنامه نمونه‌ی این اعتقاد در داستان جمشید و حکومت ضحاک بر ایران دیده می‌شود. همچنین، خودبینی و خودکامگی شاهان عاملی است که زمینه‌ی سقوط و نهای آنان را فراهم می‌سازد که نمونه‌ی این امر در سرگذشت کاووس به

خوبی مشهود است. جوینی خود در مقایسه‌ای تشبیهی سلطان محمد را به شاه کاووس در شاهنامه مانند می‌کند که در دام بخت بد گرفتار آمده است:

جاسوس نام و ننگ مکت و ملک رسوا شد و ناموس باس و میاست پیدا تا کابوس  
عجز و ضعف مستولی و طاووس ملک شکار جفدان بلا گشت و شاه کاووس در  
دست سپاه دیوان محنت و غم مقید ماند. دل بر قضای میرم خوش کرد و به عجز و  
قصور تن در داد و سر بخت بد باز نهاد و رضینا بقضاء الله را کار بست (همان).

بررسی موشکافانه‌ی این عناصر و رمزگشایی آن‌ها بر مبنای تفکر اسطوره‌ای و نیز تکرار این الگوها و انجام آن‌ها، نشان‌دهنده‌ی حرکت جوینی از اسطوره به تاریخ و پیوند زدن این دو به یکدیگر در ساختار روایت تاریخ جهانگشا است اصلی که در شاهنامه‌ی فردوسی در حرکت از ساحت اسطوره به حماسه و در نهایت به تاریخ رویکردی قابل توجه است که کلیت معنادار و منسجم شاهنامه بر آن بنا می‌شود.

برخی از پژوهشگران در بحث از ماهیت کار فردوسی به «تدبیر زیرکانه‌ی» او برای پیوند زدن زمان اساطیری با زمان تاریخی، به نحوی که بیان اسطوره‌ها در قالب حماسه تا اندازه‌ی زیادی بر مبنای موازین عقلی و تجربی شود و پندارهای اساطیری دیرین آرایشی تاریخی بیابند، اشاره کرده‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند شاهنامه مجموعه‌ی منسجمی از اساطیر باستانی و روایات تاریخی است که در اجزا پیام مشخصی ندارد ولی در نهایت تمام شاهنامه تبدیل به پیامی کلی می‌شود (پرهام، ۱۳۷۷: ۱۲۸).

#### نتیجه‌گیری

در پایان و به عنوان نتیجه‌ی اجمالی باید به این نکته اشاره کرد که تقابل ایرانی و غیر ایرانی در اندیشه‌ی جوینی همسو با تقابل ایرانی و ترک در شاهنامه‌ی فردوسی به پیش می‌رود. در زمان جوینی عنصر بیگانه عرب به عنصر بیگانه‌ی ترک تغییر شکل می‌دهد و این عامل بیگانه، ضربات مهلکی بر پیکره‌ی فرهنگ ایرانی وارد

می‌سازد. حضور آشکار مؤلفه‌های شاهنامه در تاریخ جهانگشا نشان‌دهنده‌ی جایگاه تأثیرگذار شاهنامه در بافت متنی تاریخ جهانگشا و تلاش هوشمندانه‌ی جویی در جبهه‌ی فرهنگی برای حفظ هویت ایرانی و تداوم روح ملی در دوره‌ی نفوذ عنصر بیگانه‌ی مغول به ایران دارد.

رویکرد ویژه‌ی جویی به شاهنامه‌ی فردوسی نمایان‌تر از هرجا در تفسیر ویژه‌ی جویی از شخصیت‌های تاریخی و سمت و سو دادن به آن‌ها مطابق با جهانبینی و رسالت ملی خود دیده می‌شود. استفاده‌ی آگاهانه از زبان و کاربرد نشانه‌های زبانی به ویژه استعاره‌های معنادار در توصیف شخصیت‌های تاریخی خاص نشان از تلاش هوشمندانه‌ی جویی در جبهه‌ی فرهنگی برای احیای شاخصه‌های روح ایرانی دارد. مسلماً در این جهانبینی و نگاه خاص جویی به هویت ایرانی، شاهنامه و فرهنگ و تفکر غالب بر آن تأثیری فراوان داشته است.

در تاریخ جهانگشا، بیان روایات تاریخی در بستر ملی و ادغام اسطوره‌های ایرانی و پهلوانان افسانه‌ای ایران در بافت تاریخی - سیاسی هم‌راستا با تلاش فردوسی در احیای هویت ایرانی از طریق به نظم کشیدن داستان‌های ملی و افسانه‌های پهلوانان ملی ایران و یادآوری دوران پرشکوه و افتخار گذشته‌ی ایران در خاطره‌های قومی است به گونه‌ای که حرکت از اسطوره به تاریخ و پیوند دادن این دو به یکدیگر به طرز ماهرانه در هر دو اثر دیده می‌شود.

#### کتابنامه

- افتخارزاده، محمودرضا، ۱۳۷۶، *شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی*، قم، دفتر نشر معارف اسلامی، چاپ اول.
- پرهام، باقر، ۱۳۷۷، *مبانی نقد خرد سیاسی در ایران*، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- ریاحی، محمدامین، ۱۳۸۲، *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.



- ستاری، جلال، ۱۳۸۰، هویت ملی و هویت فرهنگی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
- سجادی، ضیاءالدین، ۱۳۵۷، «شاهنامه در تاریخ جهانگشای جوینی»، شاهنامه شناسی، ج ۱، تهران، بنیاد شاهنامه‌ی فردوسی، چاپ اول، صص ۲۶۰-۲۶۱.
- شعار، جعفر، ۱۳۶۸، گزیده‌ی جهانگشای جوینی، تهران، بنیاد، چاپ اول.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول.
- فرقانی، محمد فاروق، ۱۳۷۹، «مقایسه‌ی اوضاع شهرهای خراسان در قبل و بعد از حمله‌ی مغول»، مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن، جلد ۲، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، صص ۸۱۵-۸۱۷.
- کوک، جکی، ۱۳۸۸، «خطر رادیواکتیو، کثرت صداها در صحبت‌های رادیویی»، فرهنگ و متن، ویراسته‌ی آلیسون لی و کیت پوینتون، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول، صص ۱۵۷-۱۶۱.
- معتکف، فریده، ۱۳۷۹، «ایران در سلطه‌ی مغولان»، مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن، جلد ۲، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، صص ۱۱۱۴-۱۰۹۷.
- میرجعفری، حسین، ۱۳۷۹، «علاء الدین عظاملک و ویژگی‌های گوناگون جهانگشای جوینی»، مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن، جلد ۲، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، صص ۱۲۸۶-۱۲۵۹.
- نسوی، محمدبن احمد، ۱۳۸۴، سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم.